

دون ژوان و جستجوی مطلق

نوشته زینا آریدا

می‌بندد. در پس ارقام شگفت‌انگیز فتوحات این فرییکار- «هزار و سه» زنی که در دون جووانی مونتسارت مطرح شده - جستجوی مطلق نهفته است. دون ژوان به هیئت فاوست درمی‌آید و بی‌وفایش، به قول آلفرد دومسه، به «شوق دست یافتن به بی‌نهایت از طریق لذات نفسانی» مبدل می‌شود. دنیای امروز، از همه صفات دون ژوان، بیشتر به سمت صفت شکارچی گرسنه و لذتجوی بی‌پروا متمایل شده است. ■

رمثو و ژولیت، قهرمانان نمایشنامه
شکسپیر قلم کارل لودویگ
پربنتس، نقاش اتریشی (اوایل
قرن بیستم).

دون ژوان در سال ۱۶۳۰ به دنیا آمد، هنگامی که تئاتر باروک در اوج شکوفایی خود بود و در عمق اخلاقیات سختگیرانه جامعه اسپانیا، بی‌بندوباری گناه لجام گسیخته‌ای به چشم می‌خورد. در فرییکار سویل (El burlador de Sevilla)، تیرسو دمولینا شخصیت دون ژوان را خلق و خطوط اصلی تقدیرش را ترسیم می‌کند. قهرمان این درام، زنباره‌ای مقاومت‌ناپذیر، زندگی مستقلی در پی گرفت که تقریباً حدود چهار قرن طول کشید و در اشکال ادبی گوناگون به قلم نویسندگان مختلف تجسم یافت، گویی که به همه تعلق داشت و از آن هیچکس نبود.

دون ژوان، این خوشگذران مادرزاد، از یک ماجرای عاشقانه به ماجرابی دیگر روی می‌آورد و از موقعیت اجتماعی خود سوءاستفاده می‌کند. او که تنها بنده لحظات است، خواستار زمان است نه ابدیت، خواستار دگرگونی است نه ثبات. در این دنیای لحظات گذرا، خوشگذرانی پیامد طبیعی بی‌ثباتی همه امور است: هر کسی که از ترندها و هوسهای دل پیروی کند در عشق ناپیگیر می‌شود. بلهوسی، به‌وظیفه‌ای مبدل می‌شود. دون ژوان نه تنها به هیچ زنی دلبستگی احساس نمی‌کند بلکه دلبستگی هر زنی را به‌خود همچون بار سنگینی می‌داند. وفاداری به زیبایی تنها شکل ممکن وفاداری در عشق است.

دون ژوان در عین حال شخصی است عاری از روح (angst). برخی برآن‌اند که او در پی عشق یا مهر نیست بلکه می‌کوشد هوسی را فرو نشاند که برآوردنش ناممکن است و از اینجاست که همواره هوس دوباره شعله می‌کشد و کل جهان به جولانگاه هوسهایش مبدل می‌گردد. همان‌طور که دون ژوان مولیر می‌گوید: «کاش جهانهای دیگری نیز وجود داشت تا من می‌توانستم فتوحات عاشقانه خود را به آنها بگسترانم.» فرییکار به موانعی نیازمند است؛ فرییکاری به معنای غلبه بر موانع است. بدین ترتیب این نتیجه به دست می‌آید که، به قول پاسکال، مبارزه را به پیروزی ترجیح می‌دهد. همین‌که قربانیش تسلیم شود، او علاقه‌اش را از دست می‌دهد و به او پشت می‌کند.

در رمانتسم قرن نوزدهم، این آدم بلهوس‌کلی سلک جای خود را به جوینده زن ابدی (Ewig-Weibliche) می‌دهد و این زن همان روح همزادی است که دون ژوان بدو دل

